

استاد تُرجانی زاده و مقالاتش در نگاهی گذرا

محمد فاضلی

یاد دارم وقتی که طفل و خرد بودم، در کنار پدر و مرشدم می‌نشستم تا با خاطرات دوران زندگی و تحصیل خویش مرا سرگرم کند و درسی بیاموزد. در این نشستها بارها از زبان وی لفظ «ملاً احمد» را می‌شنیدم که گویا اسم یکی از همدوره‌های شایسته و صمیمی وی بوده و روزگار بین آنها جدایی افکنده است و امروز از حال وی خبر ندارد، وی خاطرات او را که زمانی هر دوی آنها در محضر برادر بزرگ ایشان - «ملاً محمد قزلیجی» - در مهاباد تلمذ کرده بودند، شیرین می‌شمرد.

این قصه‌های ایام کودکی در قلب من جای گرفته بود، بعدها که بزرگتر شدم و در حوزه علمی و الدم مدارج علوم عربی قدیمه را پشت سر گذاشتم، برای استفاده بیشتر به سیر در آفاق دیگر حوزه‌های معروف کردستان پرداختم، از آن جمله حوزه استاد فرهیخته قرآن و حدیث و ادب عرب؛ بدیع زمان، «ملاً هادی افخم زاده» - اعلیٰ... مقامه - بود. در آن جا هم با شخصیت دیگری اسمی یعنی «ملاً احمدترجانی زاده» یا استاد

ترجانی زاده* از زبان استادم آشنا شدم و انس گرفتم که گویا شادروان علامه افخم زاده از ایشان بهره‌ها داشتند.

اما اینجانب هیچگاه نیندیشیده بود که استاد ترجانی زاده همان «ملاً احمد» دوست شایسته والدوی است. بالاخره سرنوشت مرا پس از اختتام تحصیلات حوزه‌ای به دانشگاه کشانید و پس از آن در شمار هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد قرار داد. مرشد و استاد نخستینم نیز مرا تنها نگذاشت و با هجرت خویش از دیار کردستان و پیوستن به فرزندش شروع این مرحله تازه از زندگی را بر من آسان ساخت. از حسنات دانشگاه مشهد یکی این بود که بزودی در جمع همکارانی دانشور و شایسته قرار گرفتم که در بین آنها فضایی از دیار تبریز بودند. دیری نگذشت که در مجالس انس و بحث، ذکر استاد ترجانی زاده باری دیگر رخ نمود و به عنوان استاد برجسته دانشگاه تبریز بیت القصید این محافل شد.

در این هنگام بود که دریافتم استاد ترجانی زاده همان «ملاً احمد» دوست همیشه بیاد والد است. بر آن شدم تا حلقه اتصال بین این دو رشته گردم و از این راه در دل این دو دوست که روزگاری مصداق مصراع ذیل بوده‌اند:

«و طالما کنا کُعُصْنَى بَانٍ»^(۱)

فروغی بتابانم. آن گاه نامه‌ای مبتنی بر جاسب حال به ضمیمه یکی از مقالات خود تحت عنوان «یادی از ابوالعلائی معری»^(۲) به خدمت استاد ترجانی زاده ارسال داشتم. شادروان در جواب، نامه‌ای مفصل و زیبا و دلریا و لبریز از احساسات به جوش آمده مرقوم فرمودند، و از این حلقه اتصال به وجد آمده بودند. اکنون به بخشی از آن نامه که سخن دل استاد است و نمایشگر نثر شیوای آن جناب و از سوی دیگر یادآور روزگار شربنی است که در آن چشم و گوشم به سیما و نوای مرشد بزرگم در نوازش بود،

*- استاد ترجانی زاده، احمد، فرزند علامه ملاعلی قزلیجی به سال ۱۳۱۹ هـ ق در مهاباد متولد شد و در آبانماه سال ۱۳۵۹ شمسی در تبریز درگذشت. او شخصی دانشمند و ادیب و توانا و کم نظیر در ادب عرب و فارسی بود و از استادان نامور دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز.

اشارت می‌رود:

«دستخط... که چون ندای هاتف غیبی و چون اشراقات عرفانی و الهامات ربّانی سرتاسر وجود مرا تکان داد، به قول منشیان قدم عزّ و وصول بخشید. بی‌اختیار به محض خواندن آن به این ابیات حافظ:

چه مستی است ندانم که روبه ما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟
صبا به خوش خبری هُدهد سلیمان است که مزده طرب از گلشن سبّا آورد
مترّم شدم. چه سالیان درازی که من در جهان جستجو در پی بازیابی یاران دیرین
خود بودم، بویژه آن دوستان اخّصی که چون ستارگان تابان در آسمان تخیلات شاعرانه
من می‌درخشیدند که الحق یکی از درخشانترین ایشان پدرگرامی شما بود. آری دست
تطاول روزگار جمع ما را پراکنده ساخت.

«و کُنّا فِی اجتماع کالثریّا فَصیرنا الزّمانَ بناتِ نعشٍ»^(۳)

نامه مفصّل و جذاب و خواندنی است و چنانچه بیم از انتساب به تزکیه و خودستایی
در آن نمی‌رفت - به ویژه در مورد اظهار نظر استاد ترجانی زاده درباره مقاله «یادی از
ابوالعلاّی معری» - به این مقدار بسنده نمی‌شد.

از این مقدمه که جنبه سرگذشت و خاطره داشت بگذریم، این جانب بر آن است تا
مروری گذرا و سریع بر آثار مکتوب استاد، توأم با ارزیابی آنها داشته باشد. آثار مکتوب
معروف استاد را می‌توان به سه بخش زیر محصور ساخت:

الف - مجموعه مقالاتی که در نشریه دانشکده ادبیات تبریز انتشار یافته است.

ب - شرح مَعْلَقات سبع منتشر در سال ۱۳۴۸.

ج - تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر، منتشر در سال ۱۳۴۸.

از آنجا که هر یک از این بخشها طبیعت خاص خود دارد و بحث و بررسی جداگانه
می‌طلبد، این گفتار به نقد و بررسی بخش نخست اختصاص می‌یابد و دیگر بخشها را به
فرصتی دیگر وا می‌گذاریم.

در مجموعه مقالات استاد ترجانی زاده عناوینی چون «خداشناسی در شعر فارسی»،

«عرفان و اشراق»، «دانش و هنر ایرانیان»، «تأثیرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی»، «امام عبدالقاهر جرجانی»، «الأستاذ الأجل سعدی شیرازی» و «علم وضع» به چشم می‌خورد که فروغ خداپرستی عمیق، عشق به فرهنگ و تمدن اسلامی و وطن دوستی و غرور ملی در همه آنها متجلی است.

هدف مقاله «خداشناسی در شعر فارسی» برتر نهادن کار شعرای ایرانی به شعرای عرب در زمینه خداشناسی است، و نویسنده این برتری را یکی از امتیازات بارز ادب فارسی به حساب می‌آورد و تجلی خداشناسی در شعر فارسی را یکی از خصائص خاصان حق و از فضایل عالیّه انسانی می‌داند. استاد ترجانی زاده یاد آور می‌شوند که شعرای عرب با وجود نزدیکی به زبان قرآن و آشنایی مستقیم با بستر احادیث و معارف اسلامی، کمتر به مسأله خداشناسی در شعر خود توجه کرده‌اند.

وی آن‌گاه از «أبوتّمّام»^(۴) و «بُحترّی»^(۵) و «متنبّی»^(۶) نام آوران شعرای مُحدّثین و به قول «ابن الأثیر» لات و منات و عزّای* شعر عرب، نام می‌برد که به هیچوجه از ثنا و ستایش ذات الهی در دیوانشان خبری نیست، در حالی که کمتر دیوانی از شعر فارسی یافت می‌شود که سر آغاز آن به نام خدا نباشد.

نویسنده «خداشناسی در شعر فارسی» را که شاعر احساسات شاعرانه و ذوق و حالت عاشقانه خود را بکار می‌گیرد تا با لفظی هر چه نیکوتر و اسلوبی هر چه زیباتر صفات کمال و اسرار جلال و جمال الهی را بیان نماید، جدا از آن می‌داند که شاعری چون «ابوالعاهیه»^(۷) دیوانی در زهد و تقوا و توبه سراید و یا دیگری چون «ابونواس»^(۸) از سر اتفاق مضمونی در ستایش خدا بدین گونه بیافریند:

عَلَى قُضْبِ الزَّبْرَجِدِ شَاهِدَاتٌ بَانَ اللهُ لَيْسَ لَهُ شَرِيكُ

که بعدها مضمون این بیت معروف سعدی قرار گیرد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است معرفت کردگار
نویسنده همچنین، موضوع بحث خود را جدا حتّی از عرفان و تصوّف می‌داند و آن را

مقوله‌ای دیگر به حساب می‌آورد. وی در مورد تقصیر و کوتاهی شعرای عرب در زمینه خداشناسی چنین می‌نویسد:

«با وجود آنکه شعرای عرب در قرنهای دوره تمدن اسلامی غالباً به مقام خلافت و به دربارهای خلفا نزدیک بوده‌اند، و مخصوصاً در اعیاد فطر و اصحی و ایام جمعه شاهد و ناظر بوده‌اند که خلفا به چه شکوه و جلالی در آئین و رسوم مظاهر دین شرکت و خطبه جمعه و اعیاد را شخصاً ایراد می‌کرده‌اند، و معلوم است اگر من باب تداعی معانی هم باشد این مظاهر عبادت اصحاب قرائح را به سرودن اشعار در ثنا و ستایش معبود برانگیزد.» سپس استاد ترجانی زاده قصیده پر طنین «بُحتری» را در مدح «متوکل» عباسی و وصف و تصویر مراسم عید فطر مثال می‌زند که در آن جز مدح خلیفه و شکوه و عظمت وی، از ثنا و ستایش خدا خبری نیست* اینک ابیاتی از این قصیده:

بِالْبِرِّ صُمْتُ وَ أَنْتَ أَفْضَلُ صَائِمٍ وَ بَسْمَتِهِ... الرَّضِيَّةُ تُفْطِرُ
فَانْعَمَ بِيَوْمِ الْفِطْرِ عَيْنًا، إِنَّهُ يَوْمٌ أَغْرُمَنَّ الزَّمَانَ مُشَهَّرُ
أَظْهَرَتْ عِزَّ الْمَلِكِ فِيهِ بِجَحْفَلٍ لِحَبِّ، يُحَاطُ الدِّينُ فِيهِ وَ يُنْصَرُ
خَلْنَا الْجِبَالَ تَسِيرَ فِيهِ وَ قَدَعَدْتُ عُدَدًا، تَسِيرُ بِهَا الْعَدِيدُ الْأَكْثَرُ
فَالْخَيْلُ تَضْهَلُ وَ الْفَوَارِسُ تَدْعِي وَ الْبَيْضُ تَلْمَعُ، وَ الْأَسِنَّةُ تَرْهَرُ (۹)

چنانکه از مقاله «خداشناسی...» بر می‌آید، استاد ترجانی زاده در کنار فضل و نبوغش مسلمانی است با قلبی مالامال از توحید و یکتاپرستی و حب و عشق الهی و سری پر شور از فرهنگ و معارف اسلامی، و ایرانی دوستدار وطن و عاشق ادب و هنر مرز و بومش و خواستار سرافرازی و سربلندی مردم آن. او بر این باور است ادبیاتی که از ثنا و ستایش پروردگار مایه نگرفته باشد و در زیورها و آرایه‌هایش اخلاق اسلامی تتابد دوام و قوام را نشاید.

در مقاله «عرفان و اشراق» استاد ترجانی زاده به این مسأله می‌پردازد که از دیرباز در کشف حقائق دو مکتب به نامهای فلسفه مشاء و اشراق مطرح بوده و پس از افلاطون و

ارسطو رهبران این مکتبها در ایران ابن سینا و شیخ اشراق به شمار می آمده‌اند. آن گاه پس از بیان اینکه فلسفه مشاء به کشف حقائق از راه برهان و استدلال و استفاده از الفاظ و تلقین معلم می‌پردازد و فلسفه اشراق کشف حقائق و تحصیل علم را از طریق شهود و تزکیه نفس و تطهیر اخلاق و کسب صفای درون و پاک ساختن باطن از گرد و غبار عالم ماده و شهوات میسر می‌داند؛ به تفسیر و تحلیل بیشتر این دو مکتب همّت می‌گمارد و در پایان گفتارش چنین می‌نویسد:

«به عقیده ما تا بشر در پناه خدا نرود و به دین حق تمسک نجوید روی آرامش و آسایش را نخواهد دید، «نَسُوا... فَأَنْفُسًا هُمْ أَنْفُسُهُمْ»^(۱۰)

ای دل بیا که به پناه خدا رویم ز آنچه آستین کوتاه و دست دراز
کرد*

در مقاله «دانش و هنر ایرانیان» استاد ترجمانی زاده متذکر می‌گردند که «ایرانیان هنرمند و هوشیار به انواع مختلف در رشته‌های گوناگون تمدن اسلامی آثاری برجسته و شگفت‌انگیز داشته‌اند.» وی عصر تمدن اسلامی را که زمان «هارون» و «مأمون» می‌باشد، دوره حکومت ایرانی می‌داند، زیرا حکومت بر سه پایه استوار است: نیروی بیان و قلم، نیروی قضا و تشریع، و نیروی تنفیذ و اجرای احکام و تمامی آنها جز خلافت در دست ایرانیان بود. نویسنده مقاله آن گاه از زعمای ایرانی علوم و فنون، چون عبدالحمید^(۱۱) و ابن العمید^(۱۲) و بشار^(۱۳) و ابونواس^(۱۴) و سیبویه^(۱۴) و فرآء^(۱۵) و طبری و رازی و..... یاد می‌کند و اهمیّت ایرانیان را به طور خلاصه چنین بر می‌شمارد:

الف - انتقال تمدن و تشکیلات و علم و ادب ایران، قبل از تکامل تمدن اسلامی.
ب - شرکت و همکاری فعال فضلا و علمای ایرانی در ایجاد و توسعه معارف دوره تمدن اسلامی و اکتشافات و ابتکارات و تألیفات در علوم و فنون مختلف.
ج - تأسیس معارف و ادبیات مستقل و جداگانه به زبان فارسی**.

** - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ص ۱۸-۱۲ شماره ۶-۷.

** - همان، ص ۷۰-۶۶ شماره ۱-۲.

- در مقاله «تأثیرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی» نویسنده توانایی و هنر خاقانی را به طور خلاصه در مسائل زیر می‌بیند:

الف - ایجاد طنطنه و حرکت و هیجان و شکوه، با به کارگیری الفاظ و ترکیبات خاص که در این زمینه یاد آور شیوه «اعشی» شاعر دوره جاهلی، معروف به «صَنَاجَة العرب» است.

ب - تسلط و مهارت در انتخاب بُحور شعری.

ج - گستاخی در تشبیهات و استعارات و کنایات.

د - بی‌باکی در بکارگیری اصطلاحات علوم بر اثر اطلاعات وسیعش از علوم و فنون زمان خود.

هـ - بهره‌گیری خاقانی از شعرای عرب چون «بُحتری» و «صَنوبری» (۱۶)

و - بهره‌گیری از شعرای فارسی چون انوری و غیره*.

خلاصه و لبّ مقاله «امام عبدالقاهر جرجانی» را می‌توان چنین برشمرد:

الف - ستایش از دو کتاب «أسرار البلاغه» و «دلایل الإعجاز» که اولی در برگیرنده مسائل بیان و دومی متضمن مباحث علم معانی است.

ب - معرفی جرجانی به عنوان واضع «علم بلاغت عربی» و تأسف از کوتاهی برخی از تذکره نویسان که حق وی را ضایع کرده‌اند و «سکّاک» را واضع این علم می‌دانند، و اظهار تعجب از «ابن خلدون» تیزبین که وی نیز به همین اشتباه گرفتار آمده است.

ج - تکرار تأسف دیگر ناقدان از اینکه چه گونه کتابهایی در بلاغت چون «مفتاح العلوم» و «مطّول» جای کتابهای عبدالقاهر را گرفته‌اند.

د - بیان رقابت و تناقض علمی بین «تفتازانی» و «سید شریف جرجانی» و طرفدارانشان، که مطلب اخیر چندان در راستای مقاله حرکت نمی‌کند.**

- مقاله «الأستاذ الأجل سعدی شیرازی» ظاهراً یکی از سخنرانیهای استاد

*- همان، ص ۱۰۵ - ۱۲۰ شماره دهم سال دهم.

** - رجوع شود به دانشکده ادبیات تبریز، ص ۲۲۹ - ۲۴۳ شماره پانز سال دهم.

ترجانی زاده به زبان عربی است که در سال ۱۳۲۹ در «معهد اللغات الشرقيّة» مصر ایراد کرده است.

مضمون و محتوای این مقاله را در ارتباط با فنّ و هنر و جاودانگی سعدی می توان چنین تلخیص و تخلص کرد:

الف - تکیه بر استادی سعدی در شیوایی و گیرایی عبارت.

ب - وطن پرستی و حبّ شیراز.

ج - ارائه مجموعه‌ای از حکمت و اندرز.

د - خدمت شاعر به انسانیت و بشریت.

عبارات عربی استاد ترجانی زاده در این مقاله بسیار زیبا و دلنشین و شیرین و فصیح است به گونه‌ای که با نوشته‌های وی به زبان فارسی برابری می نماید و شاید در مواردی نیز برتر باشد. از جمله وی چنین می نویسد:

«لقد سلك سعدی فی حیاته مسلکاً غریباً نادراً یکاد یُنْفِرُ به من بین أقرانه من الشعراء و الحكماء، فهو رحالةٌ و شاعرٌ و حکیم و كاتبٌ. لقد استقى معارف و ثقافته المتنوعة من مدرسة الزمان و صفحات الكون اكثر مما تعلّمه في المدرسة النظامية ببغداد، التي كانت هي الجامعة الكبرى للعالم.

فهو قد جاب البلاد، و طوى الآفاق، و ذاق الزمان: حلوه و مرّه، يُشْرَه و عُسرَه، شدّته و رخاءه، و شظفّه و هناه. فحصلت له تجاربٌ قلّما تحصل لفردٍ من بني نوعه»^{*}

مقاله «علم وضع» اقتباسی است از برخی مطالب کتاب «محول» امام فخر رازی در مباحث الفاظش و همچنین تلخیصی است از برخی رساله‌ها در «علم وضع». نکته قابل توجه در این مقاله افزون بر اختصار و تنقیح مطالب علم وضع، آنست که استاد ترجانی زاده واضع این علم را قاضی عضدالدین ایجی (۷۵۶هـ) ممدوح خواجه حافظ شیرازی و سپس عصام الدین اسفراینی می داند.

دیگر نکته در مقاله، نویسنده ترجمه «قد ذهب» را به عبارت «به تحقیق رفته

است» نادرست می‌داند، زیرا جانشین ساختن کلمه «به تحقیق» به جای «قد» حاکی از استقلال در معنی است، در حالیکه وضع حروف شخصی است و موضوع له جزئیات افراد است، نه عنوانهای کلی و مطلق آنها. پیشنهاد استاد در ترجمه عبارت فوق بسنده کردن به «ه» غیر ملفوظ است در ترجمه که حاکی از صورت ماضی نقلی می‌باشد*.

در پایان این نگاه گذرا به مقالات استاد ترجانی زاده، می‌توان درباره آنها چنین داوری کرد:

- الف - مقالات از نظر لفظی شیوا و زیبا تنظیم یافته است.
- ب - مقالات بیشتر به کلیات می‌پردازد، در نتیجه جای تحلیل جزئیات و پرداختن به نکات دقیق که مقتضای روح «مقاله» است خالی می‌باشد.
- ج - مقالات بیشتر با احساس و عاطفه سروکار دارد تا فکر و اندیشه، به عبادت دیگر روح خطابی بر فضای مقالات حاکم است.
- د - استاد از حافظه بیشتر مایه می‌گیرد تا مأخذ و منابع متعدد.
- ه - عنصر بیان و تعبیر بر عنصر معنی و محتوا تفوق و غلبه دارد.
- گفتنی است که یادآور شوم این نقد کوتاه بدان معنی نیست که هنر و فضیلت و رتبت و منزلت استاد تضعیف گردد، زیرا «أولاً» الکمال لله وحده».
- ثانیاً: این جانب شادروان «ترجانی زاده» را قرص ماهی می‌بیند که دوست ندارد در آن لکه‌های سیاه دیده شوند.
- ثالثاً: به قول بشار «كفى المرء نبلاً أن تعدّ معاييه».
- رابعاً: شاید استاد ترجانی زاده برتر از آن باشند که این جانب او را درک کند و بفهمد، زیرا به قول حافظ:

او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست

منابع و مأخذ

- ۱- ما روزگاران دراز دو شاخه درخت بان بودیم.
- ۲- مقاله تحقیقی نگارنده در مورد شخصیت و اندیشه‌های ابوالعلائی معری، منتشر در مجله دانشکده ادبیات مشهد، بهار سال ۱۳۵۲.
- ۳- ما در انجمن کردن خوشه پروین بودیم، که روزگار جمع ما را چون بنات النعش پراکنده ساخت. (بخشی از نامه خطی استاد ترجانی زاده مورخ ۱۴/۹/۵۲)
- ۴- ابوتمام حبیب بن اوس طائی، متولد اوایل قرن دوم هجری و متوفای حدود ۲۳۱ ه از زعمای شعرای نوپرداز ادب عرب است. در "جاسم" از قرای شام به دنیا آمد و در جوانی به مصر رفت و به مسجد فسطاط راه یافت، در این محل از راه سقایت امرار معاش کرد و از سوی دیگر از حلقه‌های درس و بحث دانش پژوهان روح تشنه و ذهن وقاد خویش را سیراب ساخت.
- او سپس در اقطار و اکناف به سفر پرداخت و از بغداد و خراسان و نیشابور و همدان و حجاز و ارمنستان و... دیدار کرد و تجربه‌ها آموخت. در روزگار مأمون برای پیوستن به وی تلاش کرد ولی موفق نشد. پس از مرگ او به معتصم پیوست و از عطایای خلیفه و اطرافیانش بهره‌مند گشت.
- ابوتمام شخصی بلند نظر و کریم النفس و خوش خلق و پای بند آداب و رسوم عربها بود، حافظای قوی داشت تا آنجا که گفته‌اند چهارده هزار ارجوزه از شعر عرب غیر از قصاید به خاطر سپرده بود. علاوه بر هنر شاعری و حافظه قوی، شعر شناسی خوب نیز

به شمار می‌آید و مختارات شعری وی چون «حماسه» در میان اهل ادب معروف است. او چون بزرگان شعر ادب در فنون مختلف شعر: مدح، رثاء، غزل، وصف و حکمت وارد شده و به خوبی از عهده برآمده است. در هنر وی عنصر فکر و معنی بر عاطفه و لفظ غلبه دارد، مزایای بارز شعر او به طور اختصار عبارتند از:

الف - تلاش و افراط در ارائه مظاهر نوپردازی چون استعاره، طباق و جناس.

ب - تنوع در معنی، یا به عبارت دیگر اختراع و ابتکار در محتوا و مضامین شعری.

ج - حرص و ولع به غریبه‌گویی، هم در لفظ در و هم معنی.

نیز ر.ک.: بروکلیمان: تاریخ الأدب العربی، ترجمه دکتر عبدالحلیم نجار ۷۱/۲-۷۴، چاپ دارالمعارف مصر. وانیس المقدسی: امراء الشعراء العربی، ص ۱۸۵-۲۱۴ دارالعلم للملایین، بیروت. و مصطفی الشعکة: الشعر والشعراء فی العصر العباسی، ص ۶۳۵-۶۳۱ دارالعلم للملایین.

۵- ابوعباده ولیدبن عبید، ملقب به بُحْتَری در نسبت به یکی از اجدادش، متولد حدود ۲۰۴ هجری در منبج از نواحی حلب، حافظ قرآن و بسیاری از اشعار و خطب عرب، یکی از نام‌آورترین شاعران نوپرداز روزگار عباسیان است. او چنانکه خود گوید در آغاز کار به ابوتمام می‌پیوندد و اصول و قواعد شعر را از وی می‌آموزد و همواره خویشان را وامدار وی می‌دانست.

بُحْتَری بسیاری از خلفا را درک می‌کند و آنان را می‌ستاید، اما روزگار خوشش دوره زماننداری «متوکل» و وزیرش فتح بن خاقان است. او در بین زادگاهش - شام و دارالخلافه بغداد در تردد بود و تلخ و شیرین ایام را تجربه می‌کرد تا اینکه در فاصله سالهای ۲۸۳ و ۲۸۵ هجری در منبج درگذشت.

بُحْتَری شاعری توانا و هنرمند است، در تعبیر و اسلوب شیوه قدما را می‌پسندد و در معانی و مضامین نوپرداز می‌باشد. شعر وی دور از تکلف است و سرشار از ذوق و قریحه، آن را سحر حلال و سهل ممتنع با اسلوبی روان و الفاظی گیرا و دور از حشو و خطابه حساب آورده‌اند و شخص وی را خاتم شعرا نامیده‌اند. ابو‌العلای معری ابوتمام و

مبتنی را حکیم لقب می داد و بحتری را شاعر.

بحتری با وجود تزلزل در اخلاق و موضع فکرش، نسبت به استادش ابوتمام وفادار باقی ماند، هنگامی که در مجلسی یکی از حاضران گفت: تو از ابوتمام شاعرتر و هنرمندتر هستی. بحتری گفت: نه چنین است، او رئیس و استاد من است و نامم را از او می دانم. مبرّد که در مجلس حضور داشت بعدها بحتری را به خاطر وفاداریش، به شرف و بزرگواری می ستود.

بحتری به وضع ظاهر و نظافت خود اهمیت نمی داد و بر اطرافیانش در زندگی سخت می گرفت و در شعر خواندن شیوه اش نامطبوع بود. کلمات را با ناز و تبختر ادا می کرد و به راست و چپ می رفت و گاهی به عقب برمی گشت، سر و شانه را می جنبانید و آستین را بر می افشاند و به دنبال هر بیت توقف می کرد و خود را تحسین می نمود و انتظار آن را از دیگران نیز داشت.

(ر - ك): ابوالفرج اصفهانی ۲۱/۲۱ - ۵۰ ابن خلکان و فیات الأعیان ۲۱/۶-۳۱، دارالمعارف مصر. شوقی ضیف تاریخ الأدب العربی، عصر عباسی دوم ص ۲۷۰-۲۹۶ دارالمعارف مصر، بروکلن، تاریخ الأدب العربی ۲/۴۸-۵۰ طه حسین من تاریخ الأدب العربی ۲/۳۵۵-۳۵۹ دارالعلم للملایین).

۶- متبنی، احمد بن حسین، در حدود سال ۳۰۳ هـ در کوفه به دنیا آمد. او یکی از معروفترین شاعران و پرآوازه ترین ادبای قرن چهارم است، اشعارش پر مایه و نغز و دلنشین می باشد. وی خویشتن را از دیگران برتر می شمرد و به خود می بالید. در ۳۴ سالگی به سیف الدوله پیوست و به اوج شهرت رسید. سرانجام امیر حلب را آزرده خاطر ترک کرد و راهی دیار مصر و دربار کافور شد، ولی وی در آنجا گمشده خود را نیافت و پس از مدتی شبانگاه مصر را به سوی عراق پشت سر گذاشت. اقامت متبنی در عراق به درازا نمی کشد و به ایران می آید و از ابن العمید در ارجان و عضدالدوله در شیراز دیدار می نماید و آنان را به قصایدی زیبا می ستاید و از جوایزشان بهره مند می گردد. در بازگشت از ایران به سوی عراق در «الصفایه» از نواحی نهروان به دست فاتک اسدی و

اطرافیان‌ش در سال ۳۵۴ ه. به قتل می‌رسد. شعر متبنی آینه‌ای است از شخصیت و افکار و اندیشه‌ها و فلسفه وی در زندگی.

برای توضیح بیشتر، ر.ک: انیس المقدسی ص ۳۲۷-۳۶۲، بروکلن ۸۱/۲-۸۴ محمد فاضلی: التعریف بالمبتنی من خلال أشعاره، انتشارات دانشگاه مشهد. همان نویسنده مقاله «شعر مبتنی در خدمت رسالت فکری او» مجله دانشکده ادبیات مشهد، بهار و تابستان ۱۳۷۵.

۷- ابوالعتاهیه، اسماعیل بن قاسم، حدود سال ۱۳۰ ه. در «عین تمر» به دنیا آمد و در کوفه پرورش یافت. در آغاز خلافت مهدی به بغداد رفت، خلیفه مقدم وی را گرامی داشت و به وی اعتبار بخشید، پس از مهدی او همچنان نزد هادی و رشید گرامی و محبوب باقی ماند. ابوالعتاهیه در آغاز کار چون دیگر شعرا اهل مدح و غزل و رثا بود ولی پیش از سن پنجاه سالگی راه خود را تغییر داد و به سرودن شعر زهد روی نمود تا جایی که در ادب عرب به نام شاعر زهدیات معروف است. مضامین وی در این زمینه عمیق نیست و فلسفه‌ای خاص را مطرح نمی‌سازد، سخنان وی در این خصوص بیشتر جنبه فریاد و گریه و ترس از مرگ دارد.

او از پیشتانان نهضت شعر در دوره عباسیان محسوب می‌شود که پای بند معانی و ترکیبات و اوزان گذشتگان نیست و خود را از تقلید برتر می‌شمارد. ابوالعتاهیه به علل مختلف از جمله ترک همدلی خلیفه و روی آوردن به زهد و تصوّف و دوری از گفتن مدح و غزل، بارها به زندان رفت و سنگینی قید و بند را در آنجا تجربه کرد. مرگ وی در فاصله سالهای ۲۰۵ تا ۲۱۳ اتفاق افتاده است.

(ر.ک: ابن قتیبه: الشعر و الشعراء ص ۴۹۷-۵۰۱ دارصادر، بیروت. انیس المقدسی، امراء الشعر العربی، ص ۱۴۵-۱۵۳ بروکلن ۲/۳۴-۳۵.)

۸- ابونواس حسن بن هانی، شاعر نوپرداز و درخشان‌ترین چهره شعرای عصر عباسی، حدود سال ۱۳۹ ه. در اهواز از مادری ایرانی به نام «گلنار» به دنیا آمد، پدرش از سپاهیان مروان آخرین خلیفه اموی بود. ابونواس به بصره منتقل شد و در آن جا پرورش یافت.

دیری نپائید که پدر را از دست داد و برای امرار معاش در معازة عطاری به کار مشغول شد، و در فرصتهای مناسب به حلقه‌های درس مساجد رفت و آمد می‌کرد و ازادبا و دانشمندان بهره می‌گرفت. تقدیر چنین بود که این جوان با ذوق به مصاحبت «والبة بن حباب» شاعر بی‌بند و بار درآید و از خلق و خوی شعری او مایه بگیرد.

شعر ابونواس آئینه روزگار خویش است، بی‌بندوباری، پرده دری و فسق و فجور، کوتاهی در شعایر مذهبی و ظهور آرا و عقاید مختلف در شعر او منعکس است. وی گرچه در فنون مختلف، شعر گفته ولی شهرتش در خمریات و غلمانیات است.

ابونواس غیر از هنر شعر و شاعری، در علم لغت و معارف اسلامی نیز زبردست بود تا آن جا که جاحظ گوید: «هیچ کس را ندیده‌ام که در لغت از ابونواس عالم‌تر باشد و در سخن گفتن از وی فصیح‌تر». این شاعر بی‌بندوبار در اواخر عمر به حکم «عَدَمُ الْقُدْرَةِ عِصْمَةٌ» به ترک شیوه پیشین خود روی می‌آورد و اشعاری زیبا در زهد می‌سراید که به نظر می‌رسد از شعور و احساسی راستین سرچشمه می‌گیرد. ابونواس در سن ۵۴ سالگی در بغداد درگذشت.

(ر.ک: ابن خلکان، ۲/۹۵-۱۰۳، بروکلن ۲/۲۶-۲۷، دکتر مصطفی الشکعة: ۲۷۱-۳۱۶. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربية ۲/۶۸-۷۲ بطرس البستانی: ادباء العرب فی الأعصر العباسیة ۲/۶۰-۹۱).

۹- ترجمه ابیات بحتری در مدح متوکل:

با نیکی و تقواروزه گرفتی و تو بزرگترین روزه‌داری، و به شیوه‌ای که پسند خدا است به افطار می‌نشینی. شادباش به دیدار عید فطر! که آن روزی درخشان و شناخته شده از زمان است.

قدرت و شکوه خلافت را در آن روز با سپاهی گران به نمایش گذاشتی، که دین خدا در آن در حمایت و تأیید است. پنداشتیم که در آن روز کوهها به حرکت درآمده و ابزار و سلاح جنگ شده‌اند و سربازان فراوان آن را می‌کشند.

اسبان شیهه می‌کشند و سواران مبارز می‌طلبند و شمشیرها برقی می‌زنند و نیزه‌ها می‌درخشند.

۱۰- الحشر ۱۹

۱۱- ابوغالب، عبدالحمید بن یحیی، نخستین کسی است که در ادب عرب به رسایل و

نامه‌ها نظم و انتظام بخشید و نامه‌هایی در امور سیاسی و ادارهٔ مملکت از فارسی به عربی ترجمه کرد. اصطحزی وی را در شمار نویسندگان شایستهٔ ایرانی به حساب می‌آورد که هنر نویسندگی و استقلالش در این فن نیازی به تعریف و تمجید ندارد، از وی رساله‌ای در سفارش و راهنمایی نویسندگان برجای مانده است. جا خط دانشوران و کُتاب را به پیروی از اسلوب و شیوهٔ نگارش وی دعوت می‌کند، و طبری منزلی استوار در بلاغت و فصاحت برای وی قائل است.

او نخستین نویسنده‌ای بود که نامه‌ها را مفصل و طولانی ساخت و تحمیدات را در آن به کار گرفت. عبدالحمید، کاتب «مروان» آخرین خلیفهٔ اموی بود و در زوال ملک وی به قتل رسید.

(ر.ک: مسعودی، مروج الذهب ۲۴۸/۳ افسس ایران. جهشیاری: کتاب الوزراء و الکتاب، ص ۴۹-۵۴ بروکلن ۱/۲۶۱-۲۶۲)

۱۲- ابن العمید، ابوالفضل محمد بن حسین، چشم و زبان شرق و جمال ایران - محدودهٔ بین اصفهان و زنجان و قزوین و همدان و دنیور وترش - ستون دولت و ملک آل بویه و نخست وزیر آنان، ربایندهٔ گوی سبقت در میدان ادب و جامع علوم مختلف، جاحظ دوم، استاد و رئیس و مثل در بلاغت و مشارالیه در فصاحت و نویسندگی و سبک روان و متین و تفوق در معانی و نفاست آنست.

هنگامی که صاحب بن عباد از بغداد برگشت و نزد ابن العمید رفت، در جواب وی از بغداد چنین گفت: «بغدادُ فی البلادِ کالْأُستاذِ فی العبادِ». و نیز در منزلت ابن العمید گویند: «بَدِئَتْ الْکِتَابَةُ بِعَبْدِ الْحَمِيدِ وَ حُتِّمَتْ بِابْنِ الْعَمِيدِ».

متبنی او را با قصاید زیبا ستوده است و وی را ارسطو و اسکندر می‌شمارد و خود را در برابر دانش و فضل وی غریقی می‌داند که تعداد موج دریا را نتواند برشمارد. ابن‌العمید در فاصلهٔ اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم - احتمالاً - در قم دنیا آمد و در سال ۳۶۰ هـ درگذشت.

(ر.ک) ثعالبی یتیمه الدهر ۱۸۳/۳-۲۱۳ و محمد فاضلی مقالهٔ ابن‌العمید و آثار او،

مجله دانشکده ادبیات شهر مشهد پائیز ۱۳۵۲).

۱۳- ابومعاذ، بشار بن بُرد بن یرجوخ طخارستانی و ملقب به «مُرَعَث» - حلقه به گوش - سرآمدترین شعرای نوپرداز بود. وی کور به دنیا آمد و منظری کریه داشت. این صفات به اضافه نسبت به بردگی او را پرخاشگر و بی بندوبار و عقده دار بار آورد. مردم از زخم زبان و هجای گزنده وی بیمناک بودند. با وجود کوری مادرزاد تصویرهای شگفت آوری می آفرید. به نژاد ایرانی خود افتخار می کرد و خویشان را از نواده ملوک ایران به حساب می آورد. در دین به کفر و زندقه متهم بود، وقتی که مهدی - خلیفه عباسی - راهجا گفت فرمان قتل وی در ۱۶۷ هجری جرم زندقه صادر شد.

(رک: اصفهانی: الاغانی ۱۲۹/۳ و صفحات بعد، ابن قتیبه: ۴۷۲ - ۴۷۹. مَرزُبانی:

الموشح ۲۴۶ بروکلن ۱۳/۲ - ۱۵)

۱۴- سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان در شهر «بیضا» نزدیک به شیراز متولد شد و در خُردی به بصره رفت و علوم و فنون رایج در آن روزگار را از استادانی چون حماد بن سلمه و خلیل بن احمد و یونس بن حبيب و ابوالخطاب اخفش و عیسی بن عمر فرا گرفت. چون کتاب خود را در صرف و نحو و بلکه در علوم عربی نوشت به بغداد رفت، در دارالخلافة با کسائی معلم «امین» در مسائل علمی به مناظره پرداخت. گویا مناظره در جوئی سالم صورت نمی گیرد و نتیجه ای دلخواه به بار نمی آورد، از این روی سیبویه آزرده خاطر بغداد را ترک می گوید و به وطن باز می گردد، ولی دیری نمی پاید که در حدود ۱۹۴ هجری همیشه خاموش می ماند.

(رک: سیبویه پیشوای نحویان، ترجمه محمد فاضلی انتشارات دانشگاه مشهد و از

همین نویسنده مقاله سیبویه در الکتاب، منتشر در مجله دانشکده ادبیات مشهد تابستان

۱۳۵۳ و بروکلن ۱۳۵/۲)

۱۵- فرّاء، ابوزکریّا یحیی بن زیاد دیلمی، برجسته ترین پیروان مکتب کوفه و داناترین آنان در نحو و لغت و فنون ادب بود. او نحو را از کسائی آموخت و با خلف احمر از شاگردان برتر و نزدیک استاد خود بودند. مأمون تربیت پسران خود را به «فرّاء» سپرده بود و آنان

به وقت قیام استاد از جلسه درس در گذاشتن کفش جلو پای وی با هم در رقابت بودند، تا اینکه با یکدیگر کنار آمدند که هر کدام یک لنگه را جلو پای او گذارد.

از وی تألیفاتی در زمینه‌های مختلف نام برده‌اند که اکثر آنها امروز در دست نیست. فرآء در کوفه به دنیا آمد و سپس به بغداد رفت و بیشتر اقامتش در آنجا بود. او سخت در طلب معاش می‌کوشید و استراحت به خود راه نمی‌داد و در طول سال در جمع آوری مال در تلاش بود. در آخر کار به کوفه می‌رفت و چهل روز ماندگار می‌شد، تا همه اموالش را میان خویشاوندانش متفرق می‌ساخت. او در سن ۶۳ سالگی به سال ۲۰۷ در راه مکه درگذشت.

(ر.ک: قفطی: انباه الرواة علی أنباه النحاة ۷/۴-۲۳. ابن خلکان ۱۷۶/۶-۱۸۱)

۱۶- صنوبری، ابوبکر محمد بن احمد در «انطاکیه» به دنیا آمد در حلب در جمع شعرای سیف الدوله زیست و در سال ۳۳۴ ه در سن پنجاه سالگی درگذشت. او در صف اول شاعرانی بزرگ قرار دارد که طبیعت را به صورتی زیبا به تصویر کشیده‌اند. وی شخصاً دوستدار گل و گیاه بود و آنها را پرورش می‌داد. او همچنین مناظر بهار و زمستان را خوب توصیف می‌نمود.

(ر.ک: بروکلن ۹۷/۲-۹۸)